

در رثای

صومعه نشینان حظایر دهن

فتح الله عباسی

نظری بر «سی و سه بند» نیز تبریزی

سنت بوده اند، نظیر: سنایی، عطار، مولانا و سعدی، نشان می دهد که مدایح و مناقب این بزرگواران در باب علی (ع) و اولاد او از مدایحی که در حق دیگر خلفا گفته شده، نغز تر و مفصل تر است و در آن ها گاه به صراحت و گاه به طور ضمنی حقانیت این خاندان یادآوری شده است. چنان که سنایی فرماید:

چون همی دانم که شیر علم را حیدر ذاست
خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن
عطار در منطق الطیر فرماید:
مقتدای دین به استحقاق اوست
مفتی مطلق علی الاطلاق اوست
و سعدی امیدوارانه فرماید:
فردا که هر کسی به شفیعی زند دست
ماییم و دست و دامن معصوم مرتضا

نقطه ی اوج مرثیه سرایی، مولانا محتشم کاشانی است که کار بی سابقه ی او یعنی سرایش آن «ترکیب بند» جان سوز مبدأ یک تحول ادبی قرار گرفت. بعد از او گویندگانی چون: یغمای جندقی، سروش اصفهانی، وصال شیرازی، عمان سامانی و... آثاری متأثر از سبک ترکیب بند او خلق کردند و هر کدام در حوزه ای خاص و با سبکی مجزا، شکواییه ها و دردهای فروخورده ی خویش را از ستم آل امیه ابراز داشتند.

در روزگاری نزدیک به روزگار خود ما نیز «سی و سه بند» جان سوز از زبان شاعری متعدّد و درد آشنا برآمده که چون «در یتیمی» متأسفانه از دیدگان اهل ادب به دور مانده است.

می زند.

اغلب با شنیدن نام رثا و مرثیه گویی ذهن انسان ناخودآگاه متوجه مصایب و مراثت های حضرات ائمه (ع) می گردد. گویی این نوع گویندگی، هم نام و هم ردیف نام آن بزرگواران در جریده ی عالم به ثبت رسیده است و از هر نایبی حلاوتی دارد.

باید توجه داشت که مرثیه، خاصه برای ائمه از روزگار نضج گیری سلاطین صفوی در ایران به اوج می رسد و نقطه ی عطف آن روزگار شاه طهماسب اول، دومین پادشاه مقتدر صفوی است که به قول «اسکندر بیگ منشی» صاحب «عالم آرای عباسی»: «وی در پاسخ به محتشم کاشانی که با سرودن قصیده ای غرأ انتظار صله ای ارزشمند را داشت، پیغام می فرستد که بهتر است میرزا در مدح حضرات ائمه شعر بسراید. گویی سرنوشت مرثیه سرایی با این بی مهری وارد مرحله ی تازه ای شد و این قالب از شعر به طور گسترده به حوزه ی پر بار شعر فارسی گام نهاد؛ گرچه قدمتی به دیرینگی شعر فارسی داشت. در طول تاریخ شاعران شیعه مسلک حتی نقد عمر گرنامه را بر سر مهر ائمه و اعتلای نام آنان نهادند. مصداق بارز این امر، حکیم فرزانه ی توس است که در اوج خصومت با رافضیان و خارجیان بی محابا می سراید:

بر این زادم و هم بر این بگذرم
یقین دان که خاک پی حیدرم

تأملی در شعر شاعران بزرگ که عموماً به لحاظ اوضاع مذهبی و سیاسی حاکم، پیرو مذاهب اهل

آفرینش را چه فتح الباب شد
نور احمد مهر عالمتاب شد
رست از او نور امانان وفی
شد بروج سیر آن نور صفی
پس برآمد نور پاک فاطمه
آن مبارک فاتحت را خاتمه

مرثیه سرایی به سبب اشتغال بر ظرایف روحی و ذوقی شاعران و گویندگان جزو ادب غنایی است و به اعتبار رقت و لطافت خاص خود، از انواع مهم کلام منظوم و حتی منثور محسوب می شود.

فرا تر از این، حتی نخستین تراوشات ذهنی بشر را که قوه ی نظم در آن دخیل بوده از نوع «مرثیه» می دانند؛ صاحب «المعجم» بر این اعتقاد است که: «... بعضی از اصحاب تواریخ، اولیت شعر را به آدم - صلوات الله علیه - حواله کرده اند و این ابیات را در مرثیه ی هابیل که قابیل او را بکشت، به وی نسبت داده ...» و بعد ابیاتی را نقل می نماید که به ذکر بیتی از آن بسنده می کنیم:

قوا استقلی هابیل ابني
قتیل قد تضرعه الصریح

قدمت سوگ سرود در ادب پارسی به قدمت کلام منظوم است و همان گونه که اهل ادب آگاه اند، مرثیه ی مؤثر و شیوای ابوالشعرا، رودکی سمرقندی درباره ی ابوالحسن مرادی شاعر از آغاز تکوین شعر فارسی در اذهان عموم از جایگاه خاصی برخوردار بوده است و پس از قرن ها هنوز آوای حزن انگیز آن، اندوه را در دل های ناآرام دامن



آید هنوز از در و دیوار کربلا
شد یوسف عزیز، به زندان غم اسیر
در هم شکست رونق بازار کربلا

در بند سوم با ضمیر «ما» به نحو اختصاصی
ردیفی زیبا و بدیع خلق می کند و مجلس تودیع
سیدالشهدا (ع) و معدود یاران و هم زمانش را به
تصویر می کشد.

گفت: ای گروه، هر که ندارد هوای ما
سر گیرد و برون رود از کربلائی ما
هم راز بزم ما نبود، طالبان جاه
بیگانه باید از دو جهان، آشنای ما
این لحظه، لحظه ی بسیار اندوه باری است که بیان
آن ظرایف خاصی را می طلبد.

«عمان سامانی» (۱۳۲۲-۱۲۶۴) هم
از معدود کسانی است که درباره ی این اوقات
غم افزا سروده و زیبا هم سروده است که:
تا گریزد، هر که او نالایق است
درد را منکر، طرب را شایق است
تا گریزد، هر که او ناقابل است
عشق را نکره، هوس را مایل است^۲
این خطاب حسین (ع) به همه ی دنیا گرایانی است
که به تعبیر خواجه ی شیراز «مستحق هجران اند»
و باز عمان سامانی از قول امام به حضرت
علی اکبر (ع) می گوید:

که دلم بیش تو، گاهی بیش اوست
رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست

و باز یادآوری صبح عاشورا که صبحی

حسین) و عظیم را در محدوده ی فکر شنونده
ترسیم کند؛ آری تابلویی زنده و گویا از بعدازظهر
غمبار عاشورا که:

**چون کرد خور ز توسن ز زمین تهمی رکاب
افتاد در ثوابت و سیاره انقلاب
غار تکران شام به یغما گشود دست
بگسیخت از سزاق زرتار خود طناب
کردند سر زپرده برون دختران نعش
با کیسوی بریده، سر اسیمه بی نقاب**

و این تصویرهای زیبا و شاعرانه ذهن خواننده را
بی اختیار به اهمیت رویداد سوق می دهد. در
نهایت، کلام به یک بیت «استفهامی تأکیدی» ختم
می شود که:

**گفتم: مگر قیامت موعود اعظم است
آمد ناز عرش که ما محرم است**

این حسن ختام بند نخست، بی تردید مهارت
گویندگان نامداری چون فردوسی و به ویژه-
فرخی را فریاد می آورد؛ آن جا که در قصیده ای
در رثای محمود غزنوی، ۲۱ بیت در دگرگونی
شهر غزنین و آشفستگی آن سامان می سراید تا در
نهایت، این تحولات را نتیجه ی مرگ محمود
قلمداد می کند.^۳

در بند دوم، گویی با یادآوری محرم، قلم
بی شکیب، عنان از کف می دهد و ناآرام از کربلا
می گوید و این گونه می سراید:

چشم فلک نشسته زخون شفق هنوز
از دود خیمه های نگونسار کربلا
فریاد بانوان سراپرده ی عفاف

در این نوشته برآنیم تا باره هایی از این
منظومه ی روح نواز را فراهم آوریم.

مرحوم (آقا میرزا) محمد تقی حجة الاسلام،
متخلص به «نیر» تبریزی، شاعر عارف و عابد
بزرگوار در سال ۱۲۴۸ هجری قمری در تبریز دیده
به جهان گشود و پس از ۶۴ سال زندگی پربرتک
در ۱۲ رمضان سال ۱۳۱۲ قمری روح پرفتوحش
از تخته بند ترکیب رهایی یافت و به ریاض جنت
پر و بال گشود.

دیوان اشعار آن بزرگ «آتشکده» نام دارد که
حاوی غزلیات پر شور و چند مثنوی و آثاری نظیر:
صحیفه الابرار، مفاتیح الغیب، لالی منظومه و ...
است. مؤثرتر و دل انگیزتر از همه ی این موارد،
ترکیب بند اوست که چون تاجی مرصع بر صدر
کلمات منظوم او می درخشد.

وفور ترکیبات بدیع، احاطه ی گوینده را بر
ادبیات فارسی و عربی می رساند و همراه با
صناعات مختلف ادبی، تلمیحات متعدد، وجود
تشبیهات و کاربرد استعارات کم نظیر،
خصوصیات بارز این سی وسه بند جان سوز را
شکل می دهند. مضاف بر این که عشق به دودمان
علی (ع) از حرف حرف این ترکیب بند
هویداست.

نیر تبریزی در نخستین بند اثر خود، با
«براعت استهلال» نخست، خواننده را در فضایی
اندوه بار قرار می دهد و با حسن مطلعی بس
دل انگیز داد سخن می دهد و بر آن است که خطوط
این رخداد سر نوشت ساز (محرم و شهادت امام

بی مانند است و به راستی جلوه ای از صبح باشکوه
قیامت تواند بود در نظر خدا بینان :

**چون سرزد از سراق جلاب نیلگون
صبح قیامتی که نتوان گفتمش که چون
صبحی ولی چو شام ستم دیدگان سیاه
روزی ولی چو روز دل افسردگان زبون**

و برآمدن آفتاب عاشورا که اضطراب افلاکیان و
خاصان حریم الهی و آشفتهگی کائنات را موجب
می شود :

**گفتی زهم گسیخته آشوب رستخیز
شیرازی صحیفه ی اوراق کاف و نون
افتاد شور و غلغله در طاق نه رواق
چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون**
* * *

و در بند پنجم با خلق صحنه هایی محسوس
و ملموس از صبح عاشورا، احوال ساکنان خیم
را بیان می کند :

**سرگشته بانوان سرا پرده ی عفاف
زد حلقه کرد او. چنان هاله کرد ماه
آن سرزنان به ناله که شد حال ما زبون
وین موکان به گریه که شد روز ما تباه**

و مگر در این نقطه ی عطف عاشورایی می توان از
زینب - ام المصائب - سخن نگفت ؛ هم او که در
زیارت نامه اش هم می خوانیم : «السلام علیک یا
مَنْ ظَهَرَتْ مَحَبَّتُهَا لِلْحَسَنِ الْمَظْلُومِ فِي مَوَارِدِ
عَدِيدَةٍ وَ تَحْمِيلِ الْمَصَائِبِ الْمَحْرَقَةِ لِلْقَلْبِ مَعَ
تَحْمَلَاتٍ شَدِيدَةٍ». تیر تیریزی نیز به جا از او یاد
می کند :

**یس با دل شکسته جگر گوشه ی بتول
از دل کشید ناله و افغان که . یا اناه
لختی عنان بدار که کردم به دور تو
وز پات ز آب دیده نشانم غبار راه
من یک تن غریبم و دشتی پر از هراس
وین بر شکستان ستم دیده بی پناه
گفتم: تو درد من به تگاهی دوا کنی
رفتی و ماند در دلم. آن خسرت نگاه**

در بند ششم ترکیب بند، حسین از نهایت رسالتش
می گوید : که جهانگیر نیست و صرفاً در پی انجام
فرامین حضرت دوست قدم به عرصه گاه خطر
نهاده است :

**لیکن نموده شوق حریم لقای دوست
سیرم ز زندگانی این دهر چاپلوس
نی طالب حجازم و نی مایل عراق**

نی در هوای شامم و نی در خیال توس

و استدلال بی چون و چرای او این است که :
**در کار عشق حاجت تیر و خدنگ نیست
آن جا که دوست جان طلبد. جای جنگ نیست**
* * *

در بند هفتم شاعر، حسین (ع) را مصداق
راستین «راضیه مرصیه» ای می داند که در قرآن به
آن نفس قدسی خطاب آمده که «ارجعی الی ربک»
و شوق حسین (ع) و شاید نماز آخرینش در ظهر
عاشورا، نمادی از این شوق و آرزومندی برای
رسیدن به بارگاه قدس الهی باشد. حقیقت ناب
«ثارالله و ابن ثاره» در این بند جلوه گر است :

**چون پرگشود. در تن او تیر جان شکار
با مرغ جان نمود به صد ذوق دل خطاب
پیک پیام دوست به در حلقه می زند
ای جان بر لب آمده، لختی به در شتاب
چون تیر کین. عنان قرارش ز کف ربود
کرد از سمن بادیه پیمنا. تھی رکاب
آمد ناز پرده ی غیش به گوش جان
کای داده آب. نخل بلار از خون ناب
مقصود ما ز خلق جهان جلوه ی تو بود
بعد از تو خاک بر سر این عالم خراب**

و این نکته ی نغز عرفانی که «مقصود ما ز خلق
جهان جلوه ی تو بود» تفسیر مقاوله ی عارفانه ی
خداوند و ملائکه است که «... الطاف الوهیت و
حکمت ربوبیت به سر ملائکه فرو می گفت : «انی
اعلم ما لاتعلمون». شما چه دانید که ما را با این
مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است»
و به راستی «سلامتین را از ذوق حلاوت ملاحظیان
چه چاشنی؟»^{۵۰} . اوج این بندگی را از حسین - امام
شهدان - بشنویم که چه عاشقانه به خداوند عرضه
می دارد :

**گفت: ای حبیب دادگر. ای کردگار من
امروز بود در همه عمر انتظار من
این خنجر کشیده و این خنجر حسین
هر کوته بهر توست. نیاید به کار من**

و این تفسیر روشن آن نکاتی است که خداوند
می داند و دیگر مخلوقات و فرشتگان نمی دانند و
باز جلوه ی بارزتری از آن عهد الهی در کلام
آسمانی زینب تجلی می یابد که با دیدن حسین
می فرماید : الهی رضی بقضائک و تسلیماً
لِامْرک». لذا حسین (ع) که دل در گرو میثاق ازلی
خداوند دارد، بی محابا می گوید :

کو تارهای طره ی اکبر به باد رو

تا یاد توست مونس شب های تار من

و در ابیات بعد «مفاخره ی» حسین گوش نواز
است :

**عیسی گر زدار بلا زنده برد جان
این نقد جان بدست سر نیزه دار من
در گلشن جنان به خلیل ای صبا بگو
بگزر به کربلا و ببین لاله زار من**
* * *

و در بند دهم باز عظمت فاجعه رخ می نماید
و مصیبت عظمای قتل شاه دین، فراروی شاعر
علوی قرار می گیرد و او بی تابانه می سراید :

**ای دست حق که علت ایجاد عالمی
علت چه شد که در کف و نان زبون شدی
امروز در ممالک جان دست. دست توست
الله چگونه دستخوش خصم دون شدی
کاش آن زمان که خصم به روی تو بست آب
این خاکدان غم. همه دریای خون شدی**

در بیت اخیر، با مراعات النظیری بی نظیر با
کلماتی چون آب و خاکدان و دریای خون و ...
تصویرسازی شده است. شاعر تشنگی امام (ع) را
با این بیت شاعرانه و زیبا بیان کرده است ؛ به
گونه ای که نوعی استغنا و بی نیازی از آب دنیوی
از آن دریافت می شود .

در همین بند خطاب به خورشید می گوید :
**ای خور چو شد به نیزه سر شاه مشرقین
شرمت نشد که باز ز مشرق برون شدی؟**
* * *

در بند سیزدهم، تیر تیریزی همچون محتشم
باردیف «توست» زبان حال زینب (س) را بر سر
نعش برادر به زیبایی بیان می کند :

**این گوهر به خون شده غلتان حسین توست
وین کشتی شکسته ز طوفان حسین توست
این یوسفی که بر تن خود کرده پیرهن
از تارهای زلف پریشان حسین توست
این بیکری که کرده نسیمش کفن به بر
از پریان ریگ بیابان حسین توست**

و در بند پانزدهم زینب این گونه نجوا می کند :
**هر کس به قصدی ره صحرا گرفته پیش
من روی در تو و دگران روی در حبیز
بکش از خواب دیده و بنگر که از عراق
چونم به شام می برد این قوم بی تمیز
محمل شکسته. ناله خدی. ساربان سان**

**ره بی کران و بند کران. ناقه بی جهیز
گاهم ز طعن نیزه به زانو سر حجاب
گاهم ز تازیانه به سر دست احتزیز**

های بیست و پنجم و بیست و ششم این کیب بند، بی شک از عالی ترین بندهای آن شوب می شود. در این بندها، شاعر از دیدگاه شن و منور عرفانی، به فاجعه ی کربلا می نگرد حق هم همین است؛ چرا که این جان بازی ها و هادت طلبی های آگاهانه، جز از منظر جان نواز فان قابل تبیین نیست. لذا جان بازی حسین (ع) نتیجه ی «عهدالست» و میثاق روشن آدمی با مقام وی بر می شمارد.

بدین سان، تجلی انوار حقیقت ناب در نه ی وجود امام (ع) تابیدن می گیرد و از شکوه عشق دیرین، حسین (ع) مصداق بارز «مَنْ شَقَّتْیَ قَتَلْتِی...» می گردد:

**چون تیر عشق جا به کمان بلا کند
اول نشست بر دل اهل ولا کند**

**در حیرت اند. خیره سران از چه عشق دوست
احباب را به بند بلا مبتلا کند**

بن پرسش فلسفی و عمیق رانها جوابی این گونه خور است:

**بیگانه را تحمل باز نیاز نیست
معشوق. ناز خود همه بر آشنا کند
تن پرور از کجا و تمای وصل دوست
دردی ندارد او که طیبش دوا کند**

و این «اهل ولا» به نام و نشان، یکی هم سبب (ع) است که به تعبیر عمان سامانی خطاب آستان وحدانی گوید:

**گفت: آن کس را که می جویی منم
یاده خواری را که می گویی منم
شرط هایش را تمامی گوش کرد
ساغر می را تمامی نوش کرد**

آن جا که:
**دیگر از ساقی. نشان باقی نبود
زان که آن می خواره جز ساقی نبود**
لذا نیز تبریزی هم می فرماید:

**آری کسی که کشته ی او این بود سزاست
خود را اگر به کشته ی خود خون بها کند
بالله اگر نبود خدا خون بهای او
عالم نبود در خور تعلین پای او**

و باز در بند بیست و پنجم که در واقع بجه گیری از گفت و شنودهایی عارفانه است،

آرام می سراید:

**قتل شهید عشق نه کار خدنگ بود
دنیا برای شاه جهان راز تک بود
آیینه خود ز تاب تجلی به هم شکست
گیرم که خصم را دل پر کینه سنگ بود
عهد الست اگر نگرفتی عنان او
شمد بقا به کام مخالف شرتگ بود
از عشق پرس. حالت جان بازی حسین
پای براق عقل در این عرصه لنگ بود**

در بند بیست و ششم گاه آن رسیده که محبوب هم، با حسین (ع) سخن بگوید و نه سخنی از نوع شطحیات عارفانه و فراتر از ادراک بشر خاکی، بلکه احتجاجات و دلایل بسیار سهل و ممتنعی که همگان در می یابند اما از ایراد مانند آن عاجزند. بشنویم از سر پرده ی جلال و جبروت خطاب به جسم مطهر حسین (ع):

تو از برای مایی و ما از برای تو

**عهدی است این فنای تو را با بقای ما
دادی سری ز شوق و خریدی لقای دوست
هرگز زیان نبود. کس از خون بهای ما
جان بازی ات حجاب دو بینی به هم درید
در جلوه گاه حسن تویی. خود به جای ما
باز آنکه چشم ما ز ازل بر قدوم توست
خود خاکاروب راه تو بود آیینای ما**

تا آن جا که:

منسوخ کرد ذکر اوائل حدیث تو

ای داده تن ز عهد ازل بر قضای ما

که بی شک ترجمان این حدیث قدسی است که:
«مَنْ طَلَبْتَنِي وَجَدْتَنِي وَمَنْ وَجَدْتَنِي وَمَنْ عَرَفْتَنِي وَمَنْ عَرَفْتَنِي وَمَنْ أَحْبَبْتَنِي وَمَنْ أَحْبَبْتَنِي وَمَنْ عَشَقْتَنِي وَمَنْ عَشَقْتَنِي وَمَنْ قَتَلْتَنِي فَعَلَى دِيْتِهِ وَمَنْ قَتَلْتَنِي فَعَلَى دِيْتِهِ»

دیگر بندهای این ترکیب بند عالمانه، به بازتاب شهادت مظلومانه ی حسین (ع)، احوال اهل حرم آن امام همام و ابنیای مکرّم و خلوت نشینان ملکوت، که هر کدام در عزای حسین به نوعی مویه سر داده اند، اختصاص یافته است.

**قدسیان سر به کریبان به حجاب ملکوت
خور بیان دست به کیسوی پریشان ز قصور
گوش خضرا همه پر غلغله ی دیو و پری
سطح غربا همه بر ولوله ی وحش و طیور**

و در آخرین بیت از بند سی و سوم چه زیبا، خطاب به فلک کج کردار می سراید:

مگر وفا به مکافات روز بدر نکرد

تطاولی که کشید از تو جسم ممتحنش

شایان ذکر است، که زبان و سبک این ترکیب بند نیز بی شک از عوامل گیرایی آن به شمار می آید. سبک پر توان عراقی که تجلی آن را در سخن سعدی و مولانا و حافظ می توان دریافت. «نیر» در اشعارش نظر به اشعار سعدی دارد و آثار این اثرپذیری در غزلیات او محسوس است. وی به اقتضای غزلیات سعدی، غزلیاتی سروده که در دیوان او موسوم به «آتشکده» آمده و انصافاً سراسر این دیوان خواندنی است.

در قصاید او که عمدتاً در ستایش اولیای دین و ائمه ی هدی - علیهم السلام - است، فخامت کلام خاقانی را می توان دید.

حسن ختام این مقال را ابیاتی چند از «ادیب الممالک فراهانی» در بزرگداشت «نیر» قرار می دهیم:

**عجبی نیست هر آن آیت ربانی را
گر کند زنده ز نو حکمت لقمانی را
حجة الاسلام آمد لقبت زان که به خلق
بشناسانی هر حجت یزدانی را
دم عیسنی عقیق لب لعل تو وزد
کهرت خیره کند تاج سلیمانی را**

باورقی ها:

منبع اصلی این گفتار دیوان آتشکده، به تصحیح آقای علی اکبر عماد، چاپ چهارم است. شرح حال جامع و مفصل نیز را می توان در کتاب «دانشمندان آذربایجان» اثر محمد علی تربیت خواند.

۱- آغاز «آتشکده»، صفحه ی ۱.

۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی، به تصحیح استاد محمد تقی مدرس رضوی و علامه محمد قزوینی، کتابفروشی تهران، ۱۳۳۸، آغاز کتاب.

۳- دیوان فرخی، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، انتشارات زوآر، ص ۹۰.

۴- گنجینه الاسرار، عمان سامانی، از انتشارات کتابخانه ی میش تمار، اصفهان.

۵- مرصاد العباد، نجم الدین رازی، به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳، ص ۷۱، انتشارات علمی و فرهنگی.

۶- نقل از مقدمه ی آتشکده، به تصحیح عماد.